

کار او در زمان ثبت شده است^(۹).

و با نگرشی خالصانه از نیما و انقلابیون ادبی به عنوان کسانی نام می برد که روح شعر و جهت نگاه و احساس شاعر را دگرگون کرده اند: «کار اساسی نیما و انقلابیون ادبی ما در شعر این نبود که وزن را شکستند و سخن را از قید مکرر قافیه رها کردند، این بود که روح شعر و جهت نگاه و احساس شاعر را دگرگون ساختند و این زبان خدائی را از قید حصارهای بلند به کوچه آوردند و چنان نیرومند و موفق که گوئی اساساً در قالب شعر نیمائی نمی توان مدیحه سرود!»^(۱۰)

«اخوان» را شاعر آگاه^(۱۱) زمان می نامد و او را بهتر از هر کس^(۱۲) می داند و آنجا که شعر «میراث» او را با همه تن از بن جان و ژرفای دل می خواند می گوید: «..... اخوان امید بهتر از هر کس می تواند بگوید که نسل فعلی چه می کشد»^(۱۳) و درباره همین شعر او می گوید:

آقای «اخوان امید» در کتاب شعرشان، اثری دارند به اسم «پوستین کهنه» که بسیار عالی است؛ هیچ اثری در زبان فارسی به این زیبایی، تاریخ را حلّاجی نکرده، از اجدادش صحبت می کند و می گوید: تاریخی که می خواسته از من و خانواده من صحبت کند فقط همین پوستین «بابا» م است...^(۱۴)

یا در آنجا که از پوست انداختن ها و مجردشدنهای خویش سخن می گوید با آوردن شعری از احمد شاملو بر او آفرین می خواند و می گوید:

«آفرین احمد شاملو! حالا وقت عاشقی و مثنوی عارفی و رباعی فلسفی و قصیده خراسانی نیست مگر تو هم به این جاها رسیده ای؟ مگر تو هم از یک خواب صبحی پریده ای؟»^(۱۵) «شعر» را مروارید اندیشه مینامد و می گوید:

«... جامعه ما که در اثر سکتیهای شدید فلج گردیده و همه اندامهایش از کار باز ایستاده دو عضوش نه تنها هنوز حیات و حرکت دارد بلکه در حال رشد است و بررسی دقیق و علمی جامعه شناسی آنرا ثابت می کند یکی بینش نو و عمیق مذهبی است که در این ده پانزده سال اخیر شکل گرفته و آثار قابل ارزشی پدید آورده است و دیگری شعر.

.... روشنفکران مذهبی و شعرای نواندیش هر دو احساس کرده اند که دهانشان بسته است و با ایمانشان تاختن آورده اند.»^(۱۶/۵)

هرگاه که نویسندگان و شاعران و هنرمندان و در نتیجه مردم پیوندی گوهرین میان «اکنون» و «گذشته»

پدید آورند و آن خط مرموز فلسفه تاریخ را می فهمند از شادی در پوست خود نمی گنجند:

«... چقدر این شعر شهریار هیجان دارد! خطاب به نیما یوشیج، شاعری که زبانش با زبان و سبکش با سبک شهریار بیگانه است. او کهنه سراسر است و این نوسرا، او از آذربایجان است و این از رشت، دو چهره درخشان اما هر کدام از آن دنیای دیگری، هر کدام در صف دیگری دو صف مقابل و متخاصم و متناقض با دیگری اما، این دو بیگانه، هر دو در یک درد می گذازند، در جان هر دو یک آتش افتاد. و هر دو را یک شعله می سوزد.

نیما غم دل گو که غریبانه بگرییم

سر پیش هم آریم و دو بیگانه بگرییم ... چه به قول سعدی دوران آشنا نزدیکند و نزدیکان نا آشنا دور. به قول شرح تعرف نجاری در تصوف: در راه عشق مسأله قرب و بعد نیست^(۱۶) این چنین است که او همه را تحمل می کند و معلوم است که دریاست و انگشتوانه نیست شاهین شکار جوست و مرغ خانگی نیست...^(۱۷)

اما از این دو دسته حاکم که صدا و سیما و روزنامه و مجله و دفتر دستک دارند کسی حاضر نیست درباره او سخن بگوید دست کم یک دقیقه اعلام سکوت کند^(۱۸) و یا نامش را در لیست معلمان ذکر کند.^(۱۹) و برآستی انسان «ما کفره» است در هر حال از شما یک خواهش و یک تمنا و یک التماسی داریم و آن اینکه: چرا از آوردن نام و نشان دکتر شریعتی دل خوشی ندارید چه شده است؟ آن اشکالات او چیست؟ راز و رمز این برخوردها کجاست شما را به عزت و عظمت تان سوگند می دهیم به ما هم بگویید اگر برادر دینی شما نباشیم در آفرینش و سرشت که همگونه هستیم! اگر چه ما «هیچیم و چیزی کم» و لاغرترین روزگاریم اما: اسب لاغر میان بکار آید روز میدان نه گاو پرواری. در هر حال ما را در غم خود شریک بدانید و با ما سخن بگویید که:

«... در اروپا، در هر کتابی - حتی اگر نویسنده اش ماتریالیست، مارکسیست افراطی، و یا فاشیست متعصب هم باشد - که از مکتب های جامعه شناسی سخن می رود، نظریات کشیش های کاتولیک یا شخصیت های وابسته به کلیسا - با اینکه به معنای دقیقش جنبه علمی هم ندارد - درست در کنار همه مکتب های دیگر طرح، و بدقت رسیدگی و کاملاً آموزش می شود و فکر دینی هم می تواند حق حیات داشته

باشد و در کلاس علوم اجتماعی و با استاد مادی و در برابر افکار دیگر مطرح شود. چنین است که علم و اندیشه ها پیش می رود، و علیرغم آن نظام پلید زرپرستی و سرمایه داری، و آن قداره بندانی که بر غرب حکومت می کنند باز هم بوی آدم به دماغ می رسد و باز هم تفکر و احساس وجود دارد و تا جایی که مردم و اندیشمندان و نویسنده ها هستند و قدرت و سیاست نیست سنت های انسانی و سنت های عقلی هست و مطرح است^(۲۰)»

شما که می دانید «من قال او سمع بغیر دلیل فلیخرج عن ربقة الانسانية» برای ما نیز بگویید که چرا؟ نامهربانی می کنید.

و سخن آخر نیز از اوست که می فرماید: خدایا! اخلاص! اخلاص!

یادرفی:

- (۱) م. ا. ۱۳۱۰، ص ۲۱۱، نقل به مضمون
- (۲) م. ا. ۱۳۳۰، ص ۸۹۱
- (۳) م. ا. ۱۳۴۰، ص ۲۸۲
- (۴) م. ا. ۱۳۰۰، ص ۱۳۰
- (۵) م. ا. ۱۳۰۴، ص ۱۰۴: در تهران جلسات گفتگویی تشکیل می شد با حضور پرفسور مازی کریم استاد دانشگاه سوربن و اسلام شناس معروف و متخصص منحصر به فرد فرهنگ شیعی در غرب و شرکت آقای سید محمد حسین طباطبائی مدرس حکمت و مدبر فران در قم و دیگر فضلا و دانشمندان قدیم و جدید. طباطبائی گویی سقراط است که سینه را گرداگردش را ساگردان گرفته اند، و کریم نیز فاضل خوش ذوقی که می گویند تا از این اقبانوس عظیم افکار و عواطف عمیق و گونه گونه ای که فرهنگ اسلامی و شیعی را ساخته است بهره هائی نبوده...
- (۶) م. ا. ۱۳۰۴، ص ۶۹
- (۷) م. ا. ۱۳۰۹، ص ۲۰۹
- (۸) صدای حریت بیدار گفت و گوهای م. امید، زیر نظر مرتضی کاظمی، ص ۲۹۹.
- (۹) م. ا. ۱۳۰۶، ص ۹
- (۱۰) م. ا. ۱۳۰۷، ص ۲۳۹
- (۱۱) م. ا. ۱۳۰۴، ص ۲۱۰
- (۱۲) م. ا. ۱۳۰۳، ص ۲۳
- (۱۳) م. ا. ۱۳۰۷، ص ۱۱
- (۱۴) م. ا. ۱۳۰۳، ص ۵۳۱: من با عازم توریسم ...
- (۱۵) م. ا. ۱۳۰۳، ص ۹۶ / (۱۳۶/۵) م. ا. ۳۵، ص ۳۸۵
- (۱۶) م. ا. ۱۳۰۳، ص ۶۱۹: ... اینکه می گویم مسأله دین و بی دینی مسأله انسانی نیست اینجاست مسأله اساسی که در وجود و در حیات مطرح است، وجه اندازه بودن است. «چگونه بودن» و «چقدر بودن» خود آدم است. دریا بودن یا انگشت تانه بودن؟...
- (۱۷) ... در پنجاه سال اخیر نویسندگان و شاعران و هنرمندان فراوانی در راه آزادی کلام در نیمه راه زندگی جان خودشان را از دست دادند، از جانب کانون نویسندگان خواهش می کنم بیاد همه آن از دست رفتگان و مخصوص آنها که می توانستند الا ن باشد و گرمی کانون ما را صد چندان بکنند و بیشتر از همه بیاد پنج نفر از آنها بی نیما یوشیج، صادق هدایت، صمد بهرنگی، جلال آل احمد و علی شریعتی بکن دقیقه سکوت کنیم.
- این سخنان در نخستین صفحه کتابی بنام «درد اهل قلم» از «افر مؤمن» آمده است و آنجا که از معنوی بر می آید درباره «سانسور» است و گویا بیشتر شوندگان از جبهی های متعصب! آن روزگارند که به آقای مؤمن به سب آوردن نام دکتر و جلال اعراض می کنند و...
- (۱۹) - معیلة لاگردون، زمهره، ۱۳۷۰ / شماره ۱۹ و ۲۰ / نام شاعران و نویسندگان معلوم را ذکر کرده است و نام دکتر و استاد مطهری و... را فراموش کرده است!
- ۲۰ - م. ا. ۱۳۰۷، ص ۵۰

در کوچه سار شب

□ حسن لطفی

زن گفت، آگه به فکر من نیستی به فکر این بچه‌ها باش، و با دست آنها را نشان داد. مرد رد دست او را نگاه هم نکرد. چشمانش توی سیاهی شب دنبال چیزی میگشت. «وا... بخدا که هیچکی به فکر کس دیگه نیست، حالا توهی مردم مردم کن، پست و مقامو ول کردی چسبیدی به مردم که چی؟» مرد، سیگاری گیراند و دودش را توی ریه‌هایش فرو برد. «آخه مگه ما نباید زندگی کنیم آخه ناسلامتی تو استاد دانشگاهی، به مردم نگاه کن، همین مهین خانم، شوهرش نصف توهم درآمد نداره، اما چه زندگی به هم زدن» مرد ساکت به زن نگاه کرد که تند و تند حرف میزد. «به من چه که بابای بچه‌های مردم زندانند، به من چه که یه عده شبا گشنه می‌خوابن، واسه من اصل، بچه‌های خودمه، اما تو چی؟» مرد مانند که چه بگوید «اصلاً آگه شما راست می‌گید و به حقیقت، پس کو طرفداراتون، نکته ده بیست نفری می‌خواهید با اینا در بیافتید» و با انگشت سمت خیابان را نشان داد. صدای طبل و شیپور و چکاچک شمشیرها در ذهن

مرد پیچید و او را آرام آرام از خانه بیرون برد. مرد رفت و رفت تا به صحرائی رسید که تا چشم کار میکرد سواران جنگی سم اسبهایشان را بر زمین گرم آن می‌کوبیدند. در سوی دیگر چند خیمه روبروی سواران قد علم کرده بود. مرد جلوتر رفت. هنگامه نابرابری بود. هفتاد و دو تن در یک سوی و هزاران مرد جنگی در سوی دیگر. اسبها شروع به تاختن کردند و بر خیمه‌ها یورش بردند. همه جا دود و آتش شد. مرد در میان دیوارهایی از دود و خاک ماند. دیگر قادر نبود چیزی ببیند. همانجا ماند تا زمانی دیگر، که شعله‌های جنگ فرو نشست و غبار و دود از دور و برش کنار رفت. مرد حیران شد. صحرا همه سبز بود و بوی عطر گلها به مشام می‌رسید. دیگر از صدای سم اسبان خبری نبود، آواز خوش پرندگان جای آنرا گرفته بود، مرد با تردید دور و برش را نگاه کرد. تنها خیمه‌ها و جمعیت اندک مانده بود. با خود اندیشید «پس این گروه اندک پیروز آن کارزار نابرابر شد» بعد از صحراکنده شد و به اتاق پشت پنجره آمد. بیرون همچنان شب بود زن

می‌خواست زبان باز کند و چیزی صدای برخورد پوتین‌ها با آسفالت خیابان نفس را در گلویش پیچاند. دیوار خانه مرد، مردانی که سلاحشان بیشتر از وزن خودش مست و خراب آهنگ شادی میکردند و تازیانه توی دستشان را جوانهای همراشان که لاغر بودند می‌کوبیدند. مرد چندشش شد. کارش نشست و با دست گوشه گرفت تا صدای تازیانه و آهنگ مستانه‌ای را که میخواندند نشنود. فاصله و نه دیوار یارای مقاومت صدای تازیانه و آواز را نداشتند می‌شنید که میخوانند «بیا بریم خوریم - شراب ملک ری خوریم نخوریم کی خوریم؟»

مرد قلم و کاغذ را برداشت تا بنویسد. زن گفت «اینم عاقبت کا کدوم آدم عاقلی اینو می‌خواهد.» توی دستش را جابجا کرد و توی تصاویر نامربوطی را دید سعی کرد بیشتری کند و آنها را از هم جدا

آنوقت دید که مرد میانالی به نماز ایستاده است. شمشیری بالا رفت و بر فرق سرش کوبیده شد. نور بجای خون از فرق سرش بیرون زد. مرد ناله‌ای کرد و همانطور سجده ماند. و زیر لب گفت: بخدای کعبه دستگزار شدم. مرد باز دید که سرهای بریده‌ای را بر سینی جلوی مردی که لبانش بسوی خون می‌دهد گذاشته‌اند و او از چشمهای باز سرها وحشت کرده است. مرد دید که شمشیری بالا رفت و دستهای رشیدی را بر زمین انداخت. صاحب دستها بی آنکه ناله‌ای بکند خون آن را بر صورتش مالید تا دشمنان چهره‌اش را رنگ پریده نینند. مرد دید که چند مرد مسلح جلوی دو جوان زانو زده‌اند. دو جوان به تیرهای چسویی بسته شده‌اند و زیر لب تشهد می‌گفتند بعد که تیر از تنگ آنها خارج شد و به جوانها خورد نوری از جای گلوله‌ها بیرون زد و پرنده‌های سفیدی در آن نور پرواز کردند. مرد همه اینها را که دید به قلمش گفت «توتم من بنویس» و قلم آنچه را که مرد دیده بود نوشت و کاغذ زبان باز کرد و جوهر قلم را قایم آخر هم نوشت: «تمام و مردان خوب تاریخ!» و دیگر چیزی ثبت نکرد، مرد تازه فهمید که میخواسته این را در جواب سؤال زنی بگوید، زن که جواب مرد را روی کاغذ نمی‌دید گفت: تو هم مثل بقیه باش، به خورده سیاست داشته باش، اقلای تقیه کن؛ اینو که میتونی؟ مرد خواست بگوید اگر ماه را در یک دستم و خورشید را در دست دیگرم بگذارند از عقیده‌ام بر نخواهم گشت، اما چیزی نگفت، دیگر طاقتش را نداشت برخاست در را باز کرد زن پشت سرش گفت کجا میری این وقت شب مگه نمی‌بینی چه خبره؟ بخدا فکر نمیکنم هیچ آدم دیگه‌ای مثل تو پیدا بشه. مرد خواست برود اما ماند و گفت «علی!» و از خانه بیرون زد.

ظلمت تمام کوچه را پر کرده بود کسی در دور دست با صدای غمگین میخواند:
«درین سرای بی کسی کسی بدر نمی‌رند / بدشت پر ملال ما پرنده پرشی‌زند»

یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی‌کند / کسی به کوچه مار شب در سحر نمی‌زند.
مرد صدا را میشنید و دلش ریش‌ریش میشد قطره‌های اشک روی چشمهای خرن گرفته‌اش لغزید و وقتی به سیگار یک زد قطره اشک توی تاریکی درخشید.
در انتهای راه نوری دیگر به چشمش آمد پا تند کرد. به نور که رسید مردی را دید که با موهای ژولیده زیر نور اندک فانوسی بر کاغذی می‌نویسد. خواست آهسته بگذرد و خلوت او را بر هم نهد اما بعد فکر کرد که شاید او هم چون من است. جلوتر رفت. مرد زیر لب شعری را زمزمه میکرد. گوش تیز کرد و تصویر حرفهای مرد را در ذهنش دید. گیسوان پریشانی در یاد تکان میخورد و لبهای هوس‌انگیزی که لبی را تمنا میکرد، لبها هر دم بزرگتر میشد. احساس تهوع کرد صدای پارس سگی کتک خورده با صدای پوتین نظامیها از دوردست بگوش میرسید. مرد دیگر نماند تند از آنها دور شد. وقت رفتن که از عقب نگاهش میکردی پشت خمیده‌اش بدجوری توی ذوق می‌زد. جلوتر زیر تیر شکسته‌ای مردی را دید که سر بر سجاده‌ای گذاشته بود، خرسند شد. فکر کرد نماند تا سجده‌اش تمام شود. بعد که مرد سر از سجاده برداشت بصورتش نگاه کرد جای مهر بر پیشانی‌اش نقش بسته بود. جلوتر رفت رو به مرد گفت: «شب بدی است» چیزی جواب نشنید، ادامه داد «دعا کن خدا شهای خوبی نصیبان کند» مرد دوباره سر بر سجاده گذاشت وقتی باز بلند شد شنید که رهگذر از پاهایی میگوید که پوتین‌هایش را بر زمین سفت خدا مغرورانه می‌کوبد و از شکمهایی که درد نان می‌بیچاندشان. مرد روی از مهر برگرداند و گفت: مرا به خود بگذار، ذهن مرا به حرفهای زمینی آلوده مکن. ماند که چه کند برخاست و از آنجا هم دور شد در مسیرش کسی را دید که بی تفاوت بصدای تازیانه‌ها و عربده‌های پاسبان شب نان در دست، شاد در کوچه میرود. جمعی را دید که دور زنی حلقه زده‌اند و زیر نور آتش مبهوت او را و رقص

او را نگاه میکنند. لکاته‌ای را دید که در ظرفی از طلا برای او شرابو می‌آورد، زنی را دید که غمگین و در خود زیر تیر چراغ برقی ایستاده بود و در حالی که آرایش غلیظش را اشکهای نقره‌اش خراب می‌کرد به مادر و فرزندان گرمته‌اش فکر میکرد پسرک ژولیده‌ای را دید که جلوی طلافروشی ایستاده بود و به طلافروشی نگاه میکرد که شیرینی‌های خوش‌مزه‌ای را جلوش گذاشته بود و از آن بدهان زن بزرگ کرده‌ای که عشو میفروخت میگذشت تاجری را دید که از خدا تنها وقتی یاد کرد که مشغول معامله بود و از او بعنوان عاملی جهت راست جلوه کردن دروغش استفاده میکرد کارگری را دید که شیشه عرقی را یک نفس سر کشید تا شب که دست خالی به خانه میرود از روی زن و فرزندش خجالت نکند مرد چاق و خوش لباسی را دید که برای معشوقه‌اش گردنبندی خریده بود که از پول حقوق شش ماه تمامی کارگران کارخانه‌اش بیشتر بود. آدمهایی را دید که وقت نماز خواندن به همه چیز فکر میکردند جز خدا، مردمانی را دید که از زور و تزویر صلیبی ساخته بودند و نمایندگان خدا را بر آن مصلوب می‌کردند. مرد همه اینها را دید و آن آدمها نه تنها از تنهایی‌اش کم نکردند که بر آن افزودند. دیگر پذیرفت که او هم باید تنها باشد. همچون مرادش که همواره تنها زیسته بود، حتی آن هنگام که شمشیری فرقتش را شکافته بود و نور سفیدی جای خون از آرزو به بیرون زده بود. اما تنهایی مانع حرکتش نبود. چرا که میدانت احساس تنهایی و احساس عشق در یک روح به میزانی که روح رشد می‌کند قویتر میشوند و رنج‌آورتر. او خوب میدانت که درد انسان متعالی تنهایی و عشق است و این درد و رنج ادامه دارد تا روزی که روح بوصل معشوق برسد. یکبار هم که دل به شک شد روبرویش مردی را دید که سر درون چاه کرده بود و می‌نالد. با خودش گفت او از من تنهاتر بود پس نماند. رفت کوچه‌های شب را پشت سر گذاشت و سر دیوار هر بقیه در صفحه ۱۵۵

برادر - فرهاد نادری - خرم آباد

لطف شما، دست‌اندرکاران را منت پذیر خود ساخت. شما را به داشتن قلمی چنین خالص که گویای قلب پرخلوص شماست، تبریک می‌گوئیم. همکاری خود را با ما ادامه دهید.

برادر - احمد مزرعتی - کاشان

تراکم مقالات و مطالب، ما را از گشودن صفحه خاصی برای اشعار بازداشت، قطعه کوتاه ولی زیبای شما را در صفحات مبادی احیاء روزنامه، درج می‌کنیم. از تداوم همکاری محرومان نکنید.

برادر یا خواهر - ف علی خواه - تبریز

«ای معلم» عز و صلوات بخشید. شاعرانه، نقش تعالیم و آموزه‌های معلم شهید را حرمت نهاده بودید. قلت مطلب شما مانع از این نبود که عمق آشنایی و آستان را با آثار معلم شهید دریابیم. با ما بیشتر همکاری کنید.

برادر - شهاب شمایی

گلایه شما از فرصت طلبان که در بوق خویش، شوربختانه، اختلافات استاد مطهری و دکتر شریعتی را می‌دمند و می‌کوشند بی‌هنری خویش را به هنرمندی هنرورانی چنین بیوشانند، بجای و تحسین برانگیز است. کاش، دیدگان کودنی که همیشه وحدت صرف آراء و اتحاد مطلق موضع‌ها را انتظار می‌برند، از نگاه حق شناسانه و منصفانه شما درس آموزی می‌کردند. و از اینکه دو عزیز مشفق و نیکخواه ما، دو منظر و دو موضع در نگریستن بر مسائل برگزیده‌اند را، فاجعه‌آمیز و هیاهو طلب و جنجال‌آفرین نمی‌شماردند.

برادر - مرتضی توفیقی لبنانی

مکتوب شما، مطهری و شریعتی را در «ترازوی نقد» نهاده بود، و پیشتر ما را طاعنانه به مصلحت‌اندیشی و حق‌فروشی متهم کرده بود. ما خود همیشه نقادانی را که عالمانه و روشمند، اندیشه‌ها را به نقد می‌کشند دست مریزاد گفته‌ایم. از مطلب شما که حاکی از موانست با مقالات و افاضات استاد دکتر عبدالکریم سروش است، استفاده خواهیم برد. همکار ما باشید.

برادر - مهدی باقریان

ارادت شما را به معلم شهید، آفرین می‌گوئیم. در



پاسخ به نامه‌ها

اقبال و اشتیاق مخاطبان ما به فراخوانی که برای آثار و مکتوباتشان داده بودیم، سپاسگزار و آفرین‌گوی همه همدلان و همدردان معلم شهید نمودمان. اینک مائیم و انبوه صمیمانه مطالبی که هر روز عرق شرم و خجالت بر جبین ما و خادمان شما می‌نشانند. خواهید پذیرفت که بهره‌گیری از تمام مرسولات دوستان، نه ممکن است و نه اگر ممکن باشد، مطلوب و پسندیده. از همین است که عذرخواه عزیزانی هستیم که ویژه‌نامه شهیدمان را به اثرشان نیاراستیم! طبیعی است که از تمامی این آثار در صفحات مبادی احیاء که پنجشنبه‌ها و شنبه‌ها در روزنامه منتشر می‌شود، بهره خواهیم برد. و این بخش را تنها به بیان امتنان و تشکر و نیز عرض اعتذار برگذار می‌کنیم.

«سوتک، باور الهی را فریاد می‌کشد» گماشته‌اید:
«سوتک، طریق اظهار آگاهانه و ترجمان راستین روح
انسانهاست. میانجی‌گر انسان، هستی و ماوراء هستی
است و در خدمت بیان دردهای اجتماعی - انسانی
است....»

برادر - الف - ر - رشت

مضمون و محتوای نامه شما برادر عزیز، نظایر
فراوانی دارد و مراجعات و مکاتبات زیادی در این
زمینه، با مسئولان سرویس معارف می‌شود. اینکه
منظور از درج نامه‌های عتاب آلوده استاد شهید
مطهری به امام (ره) در یادمان فراق ایشان (اردیبهشت
۷۲) چه بوده است، سؤال مشترک بسیاری از
مخاطبان ماست. ما عقیده داریم که گزینش وجهی از
وجوه یک شخصیت بهیچ روی رویه علمی یک نهاد
تعلیمی نیست. پوشاندن ابعادی از اندیشه یک متفکر،
تنها از فرصت طلبان و خودمداران و ... روست

برادر - محسن یارمحمدی - کرج

متأسفیم که یادواره دکتر شریعتی را، ناگزیر، بدون
صفحه شعر، بدست چاپ می‌سپاریم.
از قطعه نسبتاً بلند و زیبا و پرمحتوای شما در
صفحات مبادی احیاء، بهره خواهیم برد. لطف و
رأفت شما، کورسوی امید را در جانمان - علیرغم
اینهمه تند باد تهمت و طعن - پرفروغ و جاندارتر
می‌سازد. از ارسال مکتوبات خود محرومان نگذارید.

برادر - علی صراحی فروشانی - تهران

اظهار لطف و مرحمت شما و کثیری از مخاطبان
ما، پس از «گفت و گو» ما را به استقامت دلیل و
سیلیمان در طرح و شرح بیطرفانه آراء متخالف،
دلگرم و مطمئن نمود. برای آگاهی شما می‌گوئیم که
تجدیدنظرات و بازبینی‌ها در مقالات «گفت و گو» با
دقت و وسواس تام صورت پذیرفت و سعی وافر ما همه
این بود که شاکله بنیادی آراء صاحبان مقالات مشوب
و منقوص نگردد. اما چه کنیم که بعضاً تندی دل آزار
فرازهای غیرعلمی مقالات، شامه هردانش دوستی را
می‌آزرد و ما نیز متعهد بودیم که ملاک و مناط و میزان
خاصی را در درج مطالب بکار گیریم. لذا
تجدیدنظرات و بازبینی‌ها عموماً ناظر به اصلاح
قسمتهایی بود که از ملاک علمی بودن فراتر پریده و
دشنه دشنام را صیقلی کرده بودند. از مکاتبه شما
تشکر می‌کنیم.

برادر - غلامرضا الله دادی - شیراز

غیرتی را که نسبت به سخنان

نشریه پانزده خرداد، ورزیده‌اید تحسین می‌کنیم. تاریخ
هیچگاه از عناد و خصومت و جفاکاری و ایمان
فروشی کاتبان وقایع، تهی نبوده است، اگرچه قلمش
نیز هیچگاه بکار نوشتن این آفات نیامده است. تذبذب
و نفاق، همانطور که نوشته‌اید، تنها دکتر شریعتی را
شامل نشده است. چهره‌های خدوم و فرزندان
برومندی که «بی‌بیم» و «بی‌ضعف» و «پرصبر» بر آلام
گلوگیر خلق شفقت می‌کردند نیز امروزه آماج تهمت و
توهین شده‌اند
تذکارتی از نصایح شما را
تیمناً و تذکراً می‌آوریم: «آقای روحانی شما که مدعی
نوشتن تاریخ هستید، آیا مطلعید که نوشتن نصف
حقیقت، ضد حقیقت است؟ خود شما که اینگونه به
خدشه‌دار کردن این چهره‌های ملی - مذهبی
پرداخته‌اید هرگز در طول زندگی‌تان حتی یک کتاب که
به نسل جوان، تفکر و اندیشه ببخشد به نگارش در
آورید؟...»

برادر - علی‌رضا الیاسی

«سلام (ی) که بر شهید جاوید تفکر» فرستاده
بودید، عز وصول بخشید. متن زیبای ادبی شما را در
یکی از صفحات مبادی احیاء استفاده خواهیم نمود.
لطافت و زلالیت نوشته شما خاطره گلگشت مدام در
باغهای سرسبز و مفرح نوشته‌های دکتر شریعتی را در
وجود ما زنده کرد. امید می‌گیریم وقتی که نمو و بلوغ
چنین قلم‌هایی را در این دوران قحطی می‌بینیم. با ما
مکاتبه کنید.

برادر - عادل اسماعیل پور - میاندوآب

از اظهار محبت و لطف شما سپاسگزاریم. «معلم
آزاده» شما در صفحات مبادی احیاء مورد استفاده
قرار خواهد گرفت. از وضعیت خانوادگی و فرزندان
معلم شهید جويا شده‌اید. گفتنی است که بانیان و
دست‌اندرکاران این ویژه‌نامه، توفیق نصیبتان شد و
ساعتی در محضر سرکار بانو دکتر پوران شریعت
رضوی - حاضر شدیم. تألمات روحی که هنوز پس
از اینهمه سال ایشان را رها نکرده‌اند، ما را که به قصد
رساندن پیام و کلام ایشان به مخاطبان بودیم، ناکام و
محروم گذاشت. خانم شریعت رضوی گویا قصد
مسافرتی به سوریه و از آنجا به فرانسه برای ملاقات با
فرزندانشان، را داشتند. از گلایه‌ها و شکوه‌های ایشان
هیچ نمی‌گوئیم که قلبمان را بسرد آورد و به

بازگویی‌شان، قلبتان را به درد نمی‌آوریم. نصیحت و وصیت دکتر شریعت رضوی، خواندن و خواندن و باز هم خواندن آثار معلم شهید است.

برادر - عبدا... خادم الشریعه - ارومیه

خواسته بودید که استفتائی که از امام خمینی «ره» در باب کتب دکتر شریعتی شده است را درج کنیم. اگرچه دستخط آن پیر پیمان‌کش، روشنی‌فزای دیدگان ماست، اما محققانه در مقام نقادی آراء متفکرین نشستن بسی ارجمندانه‌تر است
مقام تحقیق، مقامی است بی‌رحم! در اینجا فقط شواهد و قرائن و ادله و احتجاج است که معتبر و متبع است نه هیچ چیز دیگر، باید حلیت و حرمت آراء دکتر شریعتی را محققانه پذیرفت نه مقلدانه.

برادر - پرورده

دو مطلب از شما دریافت نمودیم: «یادداشتی بر سمینار شریعتی» و «خود آگاهی از دیدگاه دکتر شریعتی». از هر دو بهره خواهیم برد. شکوه‌ای را که از نحوه و کیفیت سمینار نموده‌اید کاملاً می‌پذیریم. با شما هم‌آی و هم‌فکریم که مضمون تکراری سمینارهای شریعتی هیچ گره‌ای از کار فرو بسته اندیشه دینی - اجتماعی امروزین ما نمی‌گشاید و با شما همدردیم که تقریباً هیچ متفکر درد آشنایی (با استثنای استثناها!!) شریعتی را برای امروزمان تبیین نمی‌کند و نمی‌گوید که ما را امروز به شریعتی و به پیام او و به درد و داغ و التهاب و شور او چه کار؟! بیایید در انتظار باشیم. شاید که درد آشنایی بر ما و بر غربت و سرگردانی ما شفقت کند و سخن، نو آورد. همکار ما باشید.

برادر - شهاب

از اینکه قدرشناسیها و چشم‌پوشیها حتی به تقویمها و سالنامه‌ها نیز سرایت کرده است، گله آورده بودید. و نیز از اینکه مسئولان و منصب‌داران ما برای حضور در سمینار شریعتی کمتر از حضور در سمینار آب و فاضلاب! و کنفرانس زباله و ضایعات! شوق و رغبت دارند، حرمان و حسرت شما را ارج می‌نهیم و چون شما از خداوند می‌خواهیم که دیدگان خواب ربوده فرهنگ سالاران این قوم را بر جفاکاریهایی که دانسته و ندانسته روا می‌دارند بینا و دانا کند تا دریابند

که تاریخ سالگرد رحلت معلم شهیدمان لااقل به اهمیت تاریخ تولد فلان نویسنده غربی و اعلام استقلال فلان کشور خارجی و... است. و خدای را بخوانیم تا توفیقشان دهد که حسرت و تنگ چشمی را لااقل از سالنامه‌ها و تقویمها بگیرند. ما را یاری کنید.

برادر - رضا احمدی سراوانی - تهران

چنانکه به دیگر عزیزان نیز گفتیم، استفاده از اشعار عزیزان در ویژه‌نامه، مقدور نیست. ولی با اینحال از سروده زیبایان در صفحات مبادی احیاء استفاده خواهیم نمود.

برادر - حسین نوری نیا

از ملاحظت شما سپاسگزاریم. فهرست تفصیلی مقالات و کتب معلم شهید که ارسال داشته‌اید، کار ما را در رجوع و ارجاع به آثار آن بزرگ راحت‌تر می‌کند. با ما همکاری کنید.

برادر - شعبانعلی لامعی - قم

از مطلب مطول شما در صفحات روزنامه بهره خواهیم برد. در پایان جزوه ارسالی خود، تصویری از معلم شهید در زندان، ضمیمه شده بود، چنانچه مقدور بود نسخه اصل آنرا جهت تکثیر و بهره‌گیری در ویژه‌نامه‌های آینده برایمان بفرستید، متشکریم.

دیدم تمدن یعنی

بقیه از صفحه

کنند و روحشان را هم به کارخدمتش بدارند.

گفتم: دیگر ره‌ایم کن که به همراهی تو نیازی نیست، من خودم می‌روم. و رفتم در کنار دخمه‌ها نشستم و دیدم چه رابطه خویشاوندی نزدیکی است میان من و خفتگان این دخمه‌ها، هر دو از یک نژادیم. راست است که من از سرزمینی آمده‌ام و آنها از سرزمینهای. من از نژادیم و آنها از نژادی. اما اینها تقسیم‌بندی‌های پلیدی است تا انسانها را قطعه قطعه کنند و خویشاوندان را بیگانه بنمایند و بیگانگان را خویشاوند.

اما من بیرون از این تقسیم‌بندی‌ها، از این سلسله و نژاد و خویشاوند و همدردشان. و چون دیگر بار به اهرام عظیم نگریستم دیدم که چقدر با آن عظمت و شکوه و جلال بیگانه‌ام. یا نه، چقدر به آن عظمت ژهنر و تمدن کینه دارم، که همه آثار عظیمی که در طول تاریخ، تمدن‌ها را ساخته‌اند براستخوان‌های اسلاف من ساخته شده است. دیوار چین را پدران برده من بالا بردند و هر که نتوانست سنگینی سنگهای عظیم را تاب بیاورد و در هم شکست، در جرز دیوار گذاشته شد.

دیوار چین و همه دیوارها و بناها و آثار عظیم تمدن بشری، این چنین بوجود آمد. سنگ سنگی برگوشت و خون اجداد من.

دیدم تمدن یعنی دشنام، یعنی نفرت، یعنی کینه، یعنی آثار شتم هزاران سال برگرده و پشت اجداد من. در میان انبوه دخمه‌ها نشستم، و دیدم چنان است که پنداری همه آنهاستیکه در دل دخمه‌ها خفته‌اند، برادران‌منند.

به اقامتگاهم بازگشتم و به برادری از گروه پیشمار بردگان نامه‌ای نوشتم و آنچه را که در عرض پنجهزار سال بر ما رفته بود، برایش شرح دادم. پنج هزار سالی که او نبوده است، اما بردگی و برده در شکلهای مختلفش بوده است!

نشستم و برایش نوشتم که برادر:

دیالکتیکی، (۱۹۶۰)، سارتر میان فلسفه و ایدئولوژی تمایزی می‌افکند که بر آن اساس، فلسفه به نظامات کبیر فکری نظیر اصالت عقل دکارت و ایدئالیسم هگل اطلاق می‌شود که عقول آدمیان را در یک برهه از تاریخ، مشغول خود داشته است. از سوی دیگر ایدئولوژی را به نظام صغیر افکار و تصوراتی که در حاشیه یک فلسفه اصیل و معتبر پروراند می‌شود و از آن نظام کبیر (فلسفه) تغذیه می‌کند، تعریف می‌نماید. آنچه که سارتر در کتاب «نقد عقل دیالکتیکی» دنبال می‌کند احیاء و تجدید حیات و امروزی کردن فلسفه (نظام کبیر) مارکسیزم از طریق تکمیل عناصر متخذ از ایدئولوژی (نظام صغیر) اگزیستانسیالیزم است. آنچه از این کتاب بر می‌آید نظریه‌ای است که در آن، عناصر اگزیستانسیالیستی، واضح‌تر و برجسته‌تر از عناصر مارکسیستی است.

توضیحات:

۱ - مأخذ مقاله

Enyclopedia Britannica Vol 9.p294-298

۲ - مورس کرونستون (Mauvice Cranston) استاد علوم سیاسی در مؤسسه مطالعات سیاسی - اقتصادی لندن و نویسنده کتاب فیلسوفان سیاسی غرب.

۳ - هیئت مدیره یا دیرکتور، هیئت پنج نفری در فرانسه که از ۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ تا کودتای ۹ نوامبر ۱۷۹۹ قوه مجریه در این کشور را در دست داشتند.

۴ - جیرولامو ساوونارولا (۱۴۹۸ - ۱۴۵۲ م) مصلح ایتالیایی که در شهر فلورانس بر علیه پاپ قیام کرد و نکیر شد و در نهایت به دار آویخته و سوزانده شد.

۵ - ژان کالون (۱۵۶۴ - ۱۵۰۹ م) مصلح و متاله پروتستان فرانسوی در عصر اصلاح دینی.

۶ - جورج سورل (۱۹۲۲ - ۱۸۴۷ م) فیلسوف اجتماعی فرانسوی. او چون حکومت دموکراسی را موجب غلبه عوام‌الناس می‌دانست به ترویج سندیکالیسم و فکر ایجاد یک طبقه برگزیده پرداخت. آراء او در موسولینی و فاشیستها مؤثر بود.

۷ - ژان بل سارتر (۱۹۰۵ م) فیلسوف و متفکر فرانسوی، از آثار او می‌توان به وجود و عدم، غیبان، دستهای آلوده، نقد عقل دیالکتیک و ... اشاره کرد. در کتاب اخیر او سعی دارد مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم را تلفیق دهد.

● بعنوان آخرین سوال از حضرت تعالی خواهش می‌کنیم که بفرمایید آیا امروز جامعه دینی ما محتاج یک تبیین و تفسیر واحد از دین می‌باشد (یعنی نگرش معهود سنتی) و یا اینکه لازم است به دین از نگاهها و مناظر متفاوت و متعدد نظر افکنده شود؟

□ بعقیده بنده که البته با آراء مرحوم طالقانی و مرحوم مطهری نیز هماهنگ است، ما باید اول منظورمان را از «سنت» مشخص کنیم. منظور از سنت چیست؟ بنظر من امروز باید به اسلام قرآنی بازگردیم. سنت ما قرآن ماست و نگاه سنتی به دین یعنی نگاه قرآنی به دین. همانطور که سیدجمال هم می‌گفت اسلام برخاسته از قرآن و تأیید شده با عترت باید منظور نظر ما باشد. و اگر فقط بآدید جامعه‌شناسی و یا علمی و یا عرفانی و یا معرفت‌شناسی بدون نظر به قرآن و منطق قرآن، به دین نگاه شود بی‌حاصل است ولی اگر به دین با نگاه قرآن نظر افکنیم هم مسائل علمی و هم مسائل جامعه‌شناسی و معرفت‌شناسی وجود دارد. بنده خودم تمام مطالعات دینی‌ام، دید علمی دارد ولی هیچگاه از نگاه قرآن به اسلام هم غفلت نکرده‌ام، ما سعی در فهم علمی قرآن و پاسخ به ایرادات علمی وارد بر اسلام داشته‌ایم. اما البته نوع نگاه به دین، انحصاری هم نیست و از درجه‌های مختلف باید به آن نگریست اما چنانکه گفتم هیچ وقت نباید از قرآن غفلت کرد: اذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فلیکم بالقرآن. با این دید و با این نگاه، نظر کردن از مناظر مختلف به اسلام بی‌اشکال است و تنوع نگاهها که شما اشاره کردید در اینصورت است که مفید خواهد بود و البته شریعتی هم با این نوع نگاه مخالفت نداشت.

بسیار سپاسگزاریم که علیرغم ناساعد بودن شرایط مزاجی، وقت خود را در اختیار ما و خوانندگان قرار دادید.

۳ - امپراطوری ژاپن تا قبل از جنگ جهانی دوم عظمت و تقدس خاصی دارد - تقدس خدایی! - و وقتی که تلویزیون ژاپن برای اولین بار تصویر او را ناچاراً نشان میدهد، عده زیادی دست به خودکشی می‌زنند! همین امپراطور پس از جنگ که تمام شیشه‌های قصرش شکسته و می‌خواهند شیشه بیندازند، دستور میدهد تا وقتیکه خانه تمام ژاپنی‌ها بازسازی نشده و پنجره‌هایشان شیشه‌دار، حق ندارند پنجره‌های قصر را شیشه بیندازند و این شیشه باید تولید داخلی ژاپن باشد نه اینکه از کشورهای دیگر وارد نمایند!!

۴ - ربنا انی اسئکت من ذریبى بواد غیر ذی زرع عندبیشک المحرم ربنا لیقبولوا الصلوة فاجعل افئده من الناس فهو الیهیم و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون - ابراهیم / ۳۷ - (دعای ابراهیم در مورد هاجر و اسماعیل).

۵ - اسلام به انسان در متن طبیعت و رابطه با طبیعت و کار بر روی آن ارزش میدهد به گونه‌ای که این رابطه منجر به احساس پگانگی انسان با آن می‌گردد، آفرینش انسان را قرآن، از خاک یعنی طبیعت معرفی می‌کند، در حالیکه در مذاهب هندی کشت و زرع و شخم زدن زمین، بدان دلیل که موجودات زیر خاک در اثر شخم زدن آسیب می‌بینند تا حدودی منع شده است.

۶ - می‌بینیم که پیامبر در ابتدای رسالتش، شعار عدالت سر نمیدهد، بلکه شعارش «لا اله الا الله» است. هدف مکشش در این شعار خلاصه شده و از درون همین هدف اعتقادی و ایدئولوژی توحیدی است که عدالت نیز زائیده می‌شود.

نقی همه «اله‌ها یعنی نفی هرگونه شرک» و از دامان شرک اعتقادی است که شرک طبقاتی و نژادی ... ایجاد می‌شود همانطور که از درون توحید اعتقادی - جهان‌بینی توحیدی - توحید طبقات و نژادها ایجاد می‌گردد، بنابراین عامل «اعتقادی» در درون خود، «عدالت» اقتصادی و اجتماعی را می‌پروراند و برکات، برخاسته از شرایطی است که عدالت در آن رشد کرده باشد.

معرفت‌شناسی و نگاه تیز علمی و حساسیت و وسواس منطقی و شناخت ویژگیهای این عصر و توان این نسل مجهز شد.

و شگفتا شیر آهن کوه مردا، که او بود و شگفت هنگامه‌ای که ما بدان اندریم. گفت تروندشخوار ترراهی که فراروی خویش داریم. خرداد / ۲۲

شریعتی و امروز

بقیه از صفحه ۷۹

روحیه علمی و تعصب همراه با فهم و عشق و سوز و شور و شوقش به آرمان‌های اصیل انسان (مانند آزادی و عرفان) را مدنظر قرار داد. و در گذشتن و پیشتر رفتن از او بساید به

در کوچه سار شب

بقیه از صفحه ۱۲۹

کوچه چیزی نوشت می دانست فردا که شورید بتابد نوشته هایش بر لوح ذهن انسانها نقش خواهد بست در جانی نوشت «پسامبر تنها دو دست را بسوسیده است، دست یک زن و دست یک کسارگر را در چهره ای که در همه نظامها و تمدنها تجسم ذلت، حقارت و محرومیت بوده اند» جای دیگر قلم زد «اگر تنها ترین شوم باز هم خدا هست» و بعد پشت سر هم روی دیوارهای مختلف با خطی خوش اینها را نوشت «هیچ جهلی سنگین تر از جهل مردمی نیست که یک نوع احساس و معرفت کاذب پیدا کرده اند»، «چه کسی تنها نیست؟ کسی که با همه یعنی در مطمح همه است کسی که رنگ زمان را بخود میگیرد و با وضع موجود منطبق است»، «روحهای اندک و بی سرمایه اند که در بی دردی به ابتذال می کشند، عشقهای مزاجی اند که در وصال می میرند، در پی می پزمرند، سراپاها زود پایان میگیرند. اما روح های بزرگ و سرمایه دار که گنجینه های بی شمار در خود پنهان دارند، روحهای نیرومند و توانا که خلقت و هنرمند، روحهایی که امانت دار خدایند و همانند خدا موجود ملائک ... اینان در نیل و در وصل و در کام به رکود نمی افتند، نمی یومند، عفت و تمیزی نمی گیرند. احساسهایی که همچون طلاوند از آرامش، از مساندن رنگ نمی زنند. روحهای مسی، آهنی، حلی، گوشتی، مردابی چنین اند، «بدون ساختن همه نهادهای اصلی و فرعی جامعه بر اساس زیربنای هایینی و ایجاد یک نظام توأم اقتصادی. انسانی که تنها در آن نظام برابری عمومی و جامعه بی طبقه می تواند تحقق واقعی پیدا کند، باز جامعه بد طبقه حاکم و محکوم و بالا و پایین تبدیل میشود»، تشیع علوی تشیع وحدت است، معنویت پس از مادیت، تعالی و تکامل است و پیش از آن فریب و انحراف و تخدیر است، معنویت است که وسیله توجیه و تحکیم تبعیض، فقر، جهل و ذلت مردم می شود.

وقتی کسی آزادی عینی خود را برای

آزادی فلان میکند، برای استفاده دیگران از آزادی است و برای خودش این آزادی نفی ندارد، فقر اقتصادی، فقر سیاسی بوجود می آورد و بعد استثمار و وابستگی اقتصادی ایجاد می کند و چیزهای دیگری نوشت که همه آنها برای تحقق بخشیدن به سه شعار مرادش یعنی مکتب، وحدت و عدالت بود. او همانطور مینوشت و جلوتر میرفت.

اما هر قدمی که بر میداشت بدنش سبکتر می شد. انگار با هر نوشته و هر گامی باری از دوشش برداشته میشد. مرد رفت و رفت تا جائیکه احساس کرد بدنش بقدری سبک شد که دیگر روی زمین نمی تواند بماند. پس خط نوری را گرفت و بالا رفت. بالا و بالا. هر چه بالاتر می رفت نور بیشتر میشد و سیاهی کمتر. آنگاه از زمین دور شد که دیگر از طلعت خبری نبود و مشارگان نورانی به پیشوازش آمده بودند.

اردیبهشت ۶۹ - قزوین

عوامل رشد و...

بقیه از صفحه ۳۲

این امر برخلاف دوران قبل به انحطاط علم منجر گردید:

«تا پیش از صفویه، ایران قلب فرهنگی جهان اسلام بود و علمای اسلامی ما از شمال آفریقا تا چین، در مسیر جنبش های فکری و جریان های علمی و تبادل و تفاهم فرهنگی مداوم بودند و دایره تشیع اندیشه متفکران ایرانی تمام شرق را شامل می شد. و همچون سرچشمه جوشانی از فکر و فرهنگ، ایران از غرب تا مصر و از شرق تا چین را سیراب می ساخت... آنچنان که گویی فرهنگ اسلامی را رسالتی بوده است که متفکران ایرانی بدان مبعوث بوده اند. اما پس از صفویه که ایران، بنام تشیع، درهای خود

را به روی دنیای اسلامی بست و تنها یک دریچه باز گذاشت و آن هم به روی اروپای مسیحی، فرهنگ اسلامی همچون رودی که در حوضچه ای فرو ریزد و بایستد، به رکود گرائید و از تکاپو ایستاد و فقیر ماند و جهان بینی تنگ شد و تعصب شدت یافت و روحیه فرقه ای شد. بینش ها قشری و علوم تنها در کار حاشیه نویسی و نقل و قول و تکرار مکررات. برخی شکستن نوع هائی چون ملاصدرا و علامه دوانی و میرداماد و شیخ بهائی را دلیل بر نقض این نظریه می آورند... ولی سیاست درهای بسته و در گلیم خود پیچیدن سیاستی نیست که بی درنگ آثار رکود را ظاهر سازد، بلکه غالباً تحت تأثیر نیروی روحی اولیه ای که این در خود فرو رفتن هم از مظاهر آن است، موج های بلند می برمی خیزد که از عناصر و مایه های موجود که هنوز غنی و متنوع است تغذیه می کند ولی همچون درختی که در گسلدانی می روید. این شکوفائی دیر نمی پاید و پس از تغذیه ذخیره غذایی اش، به پژمردگی و مرگ رومی کند.» (۲۳)

مجموع نظریات شریعتی را می توان در «اصل مهاجرت و تعارف» خلاصه کرد که بر اساس آن تحرک مکانی و یا در معرض تحرک مکانی قرار داشتن باعث ایجاد تحرک در جهان بینی و فرهنگ می شود که می تواند زمینه های مساعدی برای تفکر علمی و رشد بینش عقلانی و تحقیق و اجتهاد فراهم آورد. در عین حال شریعتی این احتمال را میبذرد و حتی آنرا به عنوان یک امکان عینی مطرح می کند که در شرایط خاص، تلاقی به ایجاد تعصب و بستگی در جهان بینی می انجامد و این هنگامی است که فرهنگ خاص برای حفظ خویش

از خود بیگانگی

بقیه از صفحه ۲۴

آیا ابودر این روح را در جامعه بیشتر می‌دید یا بوحلی؟ به گمان من جواب سؤال را در مفهوم بازگشت به خویش و رهایی از تقلید و الیاسیون می‌توان پیدا کرد. سخن من تمام است.

دعا می‌کنیم که خداوند راهی را که آن بزرگوار به سوی سرفرازی و استخراج و تصفیه منابع فرهنگی گشود همچنان گشاده بدارد و از این امت مجلس مغفرتی به روح او تار کند و دست نوازش خود را از مر این امت بر ندارد.

والسلام علیکم

پی‌نوشتها:

(۱) شهری، ۲۱۱۵ U ۲۱۱۷

(۲) دیوان شمس

(۳) شهری، ۱۰۳۸۰

(۴) الفساو، ۱۹۰

در خود فرو می‌رود این در خود سرورفتگی و تعصب، دیری نمی‌باید که به رکود علمی نیز می‌انجامد. در مورد ایران، برخورد اسلام و حمله اعراب پس از دو قرن اول و دوم هجری که دوره انتقال بود، به گسترش واقعیت سوم در ایران انجامیده که زمینه‌های ذهنی و فرهنگی مناسبی برای رشد علمی فراهم کرد که تبلور آن بویژه در قرنهاي سوم تا ششم هویدا گردید. حاکمیت ترکان غزنوی، سلجوقی و مغول زمینه‌های نامناسب برای رشد نگرش عینی و عقلانی را ایجاد کرد و سرانجام در خود فرورفتگی دوران صفویه کار علم را به تقلید و حاشیه‌نویسی و تکرار مکررات کشانید.

علم دوستی و ...

بقیه از صفحه ۷۱

جملة معترضة:

است و امام می‌خواهد فرماید: یا... انکار و کفر... شهادت شهود نزد قاضی حقیقت ثابت می‌شود. و از انکار و تضییع حقوق مردم جلوگیری می‌گردد. در نهج البلاغه بیض الاسلام به شماره ۲۴۶ به جای «الشهادة» به صیغه مفرد «الشهادات» به صیغه جمع ذکر شده است، و در هر حال «الشهادة» یا «الشهادات» در کلام حضرت علی (ع) به معنای گواهی «ادن شهود» در نزد قاضی است نه شهید شدن مجاهد در میدان جهاد بنابراین از موضوع بحث ما خارج است.

در خاتمه تذکر این نکته لازم است که در اینگونه مسائل اختلافی طبیعی است که هر طرفی نظر خود را صحیح می‌داند و برای صحت آن استدلال می‌کند و این خواننده است که باید منصفانه دلیلهای طرفین را بررسی کند و سرانجام نظر هر طرف را که صحیح دانست بپذیرد.

سخن اینجانب که به اینجا رسید که همعاش خطاب به مرحوم دکتر شریعتی بود پدر ایشان که در جلسه حضور داشتند و به سخنان بنده گوش می‌دادند فرمودند: «در نهج البلاغه شهادت از واجبات شمرده شده که خدا به آن امر کرده است مانند نماز و زکات آنجا که علی (ع) می‌فرماید: «فرض... الايمان تطهيرا من الشرك والصلوة تنزيها عن الكبر... والشهادة استظهاراً علی المجاهدات...» (نهج البلاغه صبحی صالح کلمات قصار ۲۵۲) یعنی خدا ایمان را واجب کرد برای پاک شدن از شرک و نماز را واجب کرد برای دور شدن از تکبر... و شهادت را واجب کرد تا از انکار و تضییع حقوق مردم جلوگیری شود. بنده این سخن را که از استاد شنیدم تعجب کردم که چگونه ممکن است امام علی (ع) شهادت را از واجبات بشمارد یا اینکه شهادت یک حالت انفعالی است که ممکن نیست امر خدا به آن تعلق بگیرد؟ ولی پس از مراجعه به نهج البلاغه معلوم شد شهادتی که امام علی (ع) در سخن مزبور به آن اشاره فرموده شهادت نزد قاضی